

ان شاء الله تعالی سید قطب ملک کن با این قافله هم رفت
 اگر خواهد ندای بزرگ
 و ماکاری در پیکاری ایم رفاقت ما فقرا را مشکل
 استفسار نماید که وجه ماندن چیست از وطن مجازی دور
 و از موطن اصلی مجبور و دین کرانی و سپهر کردانی
 پیچشوری از مقصد پر دور عاقبت بخیر و سرور خیر
 در دام حضرت عزرائیل علیه السلام آمدن بخت رفت
 رفته باشد چون ارث پسر پسر دار و و نایب فوج دار
 از عهده تصرف در الحرب سر حاصل باد و فی نهایت
 بر نمی آید چه باید کرد اگر درین وقت مبلغ معتد به توان
 گرفت پستکش بکند از نقد و جنس صامت مناطق
 بکفایتان نبوید نشود که مرتبه مسلط شوند و بکنند
 بچق قلع خان بخت در نبوید که از نوشته کفایتان

چنین ظاهر شد عجب از خبر داری سرداری ایشان
یقین که بحر و طالع جمعی در محن بخش خسران گشته
برای تسخیر قلعه و تنبیه بیامی بدی ما رفته باشد
و اگر رفته اند زود بروند اگر بنویسند صد الصدو
را با جمعی نفر پستیم که در آنجا گذشته خود به سر عت رفته
زود بجل و قوه سبحانه بکنند بفرزند زاده در جواب
نشان نویسد که راجه چندیری را گفته اند خزانه بگلا
از سر و نج پیارده اما ناظم کرده و فوج دار کوا ایله را
واسمه بچا شاید سر و نج نیارده باشد بر تیغ تید
راجه سطور و شیر افکن خان بزور رفته از مکارم خان گرفته
پیار و با نهام نویسد که اگر سر و نج نیارده باشد
بنام بردها بسیارند که پانزد غرض خود باید که پانز

در ماه فروردین الحی اول موسیست ماه عربی کم و زیاده
 از فصل بفضیله می آید ببحر حال ناید فرستاده چپه گاه
 موسی باشد نیت المؤمنین علیه السلام بنده و الفقار
 خان بنویسد که خرد سال و نشت سال بد مال مقدر
 تپنه و رعیت را رعایت همواره باید کرد از خواب
 پندار پندار کند و حیف و میل و عرض اهل مرض نباید
 دشت عمل کو تو ال نخبته بنیاد و بر پا شود اگر خوب
 در کار خود پستقل باشد و غرضمندان مرصمند خل
 نهند و الا بنویسد که تعبیر کنیم که استغفار کرده در جواب
 نشان مندر زند عالیجاه چهری بید نوشت اشباب
 مطالب کرده بفرستد و بفرزند را ده بهادر نیز
 برای عنایت و واسطه یار خوب سر و پان کاب

اگر چه اسپ نیکه کلان بر نیخته خورده پیش قیمت است
 اما اسپ کیت نواخته ترقی بسیار نشاء الله تعالی
 خواهد کرد و بنویسد در کثیمز سخر با ساز و نوای بسیار
 بود از شهر با استقبال چه آیند الحال هم مست یانه اگر باشد
 ازین کسب منع باید کرد و فرامیر بالکل در هر چه جا باشد
 دور باید کرد و لکنه تعالی امر معروف و نهی منکر میسر
 واجب بر روانه شدن فاضلی حیدر از رنجسته بنیاد که برسد
 بد رقبه نصر پتیم نشاء الله تعالی مسوده فرمان
 بنام یاقوت خان کرده نصر پتیم بمضمون آنکه آنچه از مقدمه
 تهنیه چیلون پیر علی بیک نوشته بود بمعرض رسید
 تربتیجان بالقائه الداخلی با فوج تعین میشود انشاء الله تعالی
 بهانه از دست رفته را زود کرده خوب قایم کند و کو

قلعه شینان با قوت کدنه و غیره بکند و کفر و فحشه
 بی سرو سر و در تن سپه با قی نماید و بسبب مجری اند
 چون شهاد و رزقه بودید و اراده مال و ادا شتید
 و ذوالفقار خان پسر پسر میر بخشی انجا بود مکرر شفا
 مستغیان بعضی سید نوشته شد و او هم تصدیق قل
 آنها کرده و تجویز کرده و منظور شدند و بحال میشود
 شاید مسلمانان بجای او شده باشند پس منصور را خوانند
 بحال دارند یادگیری بجای او تجویز کنند چون آیات
 عالیات نزدیک و در مضبوط است در غیر و تبدل چند
 روزه اقی و محظوری نه برای صاحب ای پیچ نی در
 پیچ نی میتوان گذشت و ایند اعلم بالصواب بفرزند زاده
 عزیز بنوید که مالک زلفا علیک السلام و قرآن شریف و تصدیق

فرامین بای لدی و اظهار محراب نیست آنکه اینهمه تکلیف
 و تصدیق استقبال خود بدستند تا بحال آمدن طاعت
 سواری اسپ نشود استقبال معاف دانند
 دینی نقت در ندارد که بر و رشک ندانند و جو و عدش
 غم سپوده خوردند و دنیا و مافیها ^{و دنیا و مافیها} خراب است
 تکلیفات و رسمیات نقش بر آبست ^{و دنیا و مافیها} الهی از فی الاسرار
 کجای بخان نصر بجک نبویسد که از واقعه شکر فرزند
 زاده بجب در ظاهر شد که کهنه و فخره بصوبه خاند
 در آمده اند رفتن آنخان بجب در و سپید نمودن بر آورد
 از آن صوبه لار مست در خجسته بنیاد که قلعه شهر دارد
 سر پس اخوان بد بگذار و سرافراز خان هم فرستادیم
 نقل فقراتی که در واقعه از انتشار کفار است بفرستید

افراد واقعه خوانده و پس بفرستند در جواب میرانش
 بنویسد که نوشته شمارا از نظر گذرانیدم و مطلب بعض
 رسید و غایت آنکه خانم بهین مضمون نوشته شمارا
 آورده بود و قلعه مفتوح الغیب هم رفت مانند بنی
 شاه که شکل اگر زود بجای آید رفته بخشد و بخش و فتوح
 الغیب بنی شاه که اگر رفته باشد بکیرند فحش والا
 ما را باید آمد شمارا چه رو باید نمود سپاه و سپاه
 قدر جاگیر بر ملک غیر عملی بجا بیاور تو ایند کاهشت
 نگاهدارید و از خزانه و آئین بکیرند سیدی سپه
 برای قلعه بکیرند من مان مرین بخط خاص شما
 و منصور خان صادر شده که زبردانم هم برای
 سزاوی تعیین میشوند با ما شایان بنویسد که تدبیر و

که باید ممکن باشد برای مهیت راه حاجیان زیران و
 قاصدان صحرین شیرین بکند و آنچه درینو لایحاط
 رسیده مهیت که بجهت الله تعالی میان زمین و مکان اتفاق
 نیست اکثر بی سرو پسر دارند اگر میگویم که بیشتر باشند
 مثل فرنجیس رعایت در گرفتن عثور و محصول بکند
 بشرط تنبیه کلاه پوشان مفسد راه زن بد رقبه هار
 سفری بند را پادشاهی اودن بکند شاید صورتی سپاه
 و تجویز او که با مانت و دیانت است منظور خواهد شد
^{پسندت از خداوند بیکر بکشد} ~~سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ~~ در جواب نوشته دو
 الفقار خان بنویسد که اگر چه ما را به پیمبری نسبت داده
 و او را این حالت نیست و در از مکنواری نعمت رسیده
 اما عفو و صفح صفت پسندیده است گذشته گذشته

خدا تعالی خبر داری آخرت نصیب دینا سهل است
 بعد ازین چه چه رسد از بد و نیکی که حافظ
 غم مخور شاو مشور آنکه جهان در گذر است
 بند بکنهات با نشان نوشت تا سما بخا مقرر میکند بنام
 خود یا برادر که همراه است با ضافه که معزول است باید
 داد و راه هرین شهر یغین از دو جاری باید خست
 و شیخ عبد الرحمن مفتی را باید آورد و زری کو و ده کیل
 میفرستد و سید قطب عرض کرده که برای بدرقه
 پروانه برو و بنام میرانش و سلیمان خان باید نوشت
 که بدرقه داده روانه حضور کنند و قفانه
 خوان شد باید که باتفاق قاضی القضاة درست
 بکند متولی انحصار است حدود و اربعه را باید نوشت

علم یقین با نیجات آمدن بخت بنیاد چهر شده و تدبیر
 این کار از بهجت و روان که نیاید از ذکر آن چطور می آید
 و این جهان صغر که سبب ثواب و اجر دنیا و آخرت است چرا
 از دست برو و ذناب سابق و مغفیلان که از احمد نکر
 روانه شده رسید باشند میر آتش نوشته که توان
 نیز ناپن شود و کیل او را طلعه و سپید اگر محال طلب
 نباشد خوبست بدستور یا سین خان لاسای او هم شود
 آنچه بغارت فقه از خواجه خان سیفه باید گرفت و باو
 داد و یک ماه از برادری او جرمانه گرفت بر آورد
 سالانه زر سه بندی که ناظم اگره برای استیصال
 جاتان گرفتن سنسی کرده و نصرت تا مبلغی در سال
 داده بپرداز کرده شود که دستن فرزند زاده و کودک

بدیر می کشد اما فکر بر سر همانست که گفته شد جمعیت
 سابق با من زنده زاده غیر بخشی تن بعضی رساند و
 سینه بندی اگر داده شده باشد بعضی رساند امر و
 عرضه داشت و یکصد و پنجاه و کیل فرزند عالیجاه
 آورده بود گفت که قاصدان آورده اند با و بگویند
 که فرمان در جواب ان شاء الله تعالی می نویسم حاملان
 عریضه را نگاهدارد که من فرمان بزنم آباء و یوایه
 فوج منیر و زجنگ اربد دلی و خوف صحرایانست
 والد ماجد خانقیر و زجنگ خود ازین قاذورت
 بر لیت مرگرا بکنند پارسش و بخان نیکو بنویسد
 که بی امداد و اعانت شما دیوان از عهده شوخی و سخن
 ناشنوی همایان چنان غافل در شت کوهی بر نمی تواند آمد و

عارف خان را بنظر پستند که از ملاحظه آن مقصد بدست
 نمیتوانند کرد و بالفعل دیوان بخشی ملک کن نظام الملکی و عادی
 کیت و اول که بود اگر از همین قبیل ملا احمد آدم را
 درست حسابان شیدی باشد خوبت دار و غم
 ار ما و بادشاهی کوکی روز به نایت برای بشیکری
 و واقعه نگاری خوبت سوانح نگار و دیگری باید یاری
 تعیین کند رای العین علی گفته اند شق اول
 رفتن صد الرصد و روماندن در رحمن بخش خیر و
 زود شتافتن چقلج خان به دست با حقیقه و او
 خان از نوشته دیوان معلوم میشود و آخر الذوالیک
 مثل ماسین خان هم پست سرچپ اولی و نسب باشد بعمل نیار
 اگر فوجداری کرناکت پیا پور بدو و خان مستر میشود

دیوان یکر باید کرد که جمع مغرول موصوب معتمد قوم پ
 شکل و سر اول شدید باید که زود بزود و بر دلی سر
 مغرولان نینه خواهد شد اگر صد الصد و تکلیف
 و خوشن بچا بخند بهتر است هر چه باید کرد زو و کند که
 العلیل علیل و از قیل قلیل ماند و تصنیف صد
 و لا یطیق لسانی آنچه از مکر و حیل و تدویر کرد و غیر
 کشتن و چپ تن و بتن نفس مؤمنه قبول عایت و حمایت
 و تغافل و اعراض نمیکند و چه کند حسنا و به
 لا یتکلم نعم المولی و نعم النصیر و ان الکافرون
 لا یفعلون احکامی که در فیهین صوبه داران
 ممنوعات و عدم ارتکاب معات و نهی منکر و سکرت
 مقرر و نوشته می شود و نقل آن نوشته بفرستد بفرزند

زاده نبوی که برای توقیف یام برسات نازد که گویا
 شکار شیر سپارد و دو دو جتین است بخت نقل
 منتخب عرضیه سید غضنفر که پیش سخنان میفرستد
 بنویسد که سید رویه مردم دکن دارد با پنجه نوشته
 خوب است اگر این حیل و حواله کهیم بد بخت نیست
 و الا فکر بر اصل لازم میان سخنان سید جلیع
 اولی نیست که بید نبوی که عرضه داشت با کلید
 قلعه بودند از نظر نور گذشت و طمعات و راز
 کار بعضی اشرف رسیدار آنجا که از رسیدن عرض
 او خدمت ملوک کن عا و مخانی بسنجان مرحمت شد
 باید که پس از رسیدن خاند کور و نائب قلیچ بودند
 و آنچه گرفته با آنها سپرد و قبض گرفته با همراهان

بجسور و الایاید و حقیقه که شمس بنوید اضافی نصب
چلیج خان بخت در برای فوج داری کز نامک پیا پور
و امتیاز که چه بود و الحال رستم و لجان چیست حال
نرسیده و با بر سر پله بخت زنده زاده بنوید و با و بر گزار
که بشا هپت زاده بهادر بگوید و رجوع نماید آنچه مناسب
و اندک عمل خوانند آورده جواب بنویسد که سر و صورت
با تماشای شما بخت بهما شده سر طور داند تدبیر
کار و پند کفره نابکار بکنید فوج کلان همراه است
تعاقب نیما و کار نمیکار و تمام کردن ولی زر طلب
مردم از اینجا نمیتوان فرستاد و رجید را با و بر مانچو
و اچن از خزانة کلانی که از دار بخت لاف می آید بکسید
سند فرستاده شد از این طرف فرزند زاده و عزیز

از عقب شما بر سر نیما کشتنی بروید تا تواند بجانب
 سرفوج و کوالیر آواره شد برسات گذشت ^{العجل العجل}
 و این موم طول لامل بفروزند عالیه نیز بنویسند
 که بخلف الصدق خود بنمایند بنویسند که زود بهمان
 راسی که ایشان آمدند رفقه پشه کفره کرده از کجاست
 برآورده برادر سورت و بکلانه نجسته بنیاد بیاورید
 بندی پشه قدر نوکر بکنند زار خزانة آنجا بکیر و دو پشه
 فیل فرستاده شد بویکس نماید مگر که ام بهتر باشد بایان
 فقره و جل و غیره بهدایت الله خان بسیار و این فیل
 انعام آغاز سال جدید است روز ملازمت فیل بهتر ازین
 داده خواهد شد ^{است} بعد از آنکه بفروزند زاده عزیز
 بنویسد که او آخر ماه ذی قعدة عالیه بالای کشت

برآمده باشد شما باید که زود بر پانپور پناهند و جریا
راه و تنه کفره بکنید اگر بنویسند نجاشی را بر پانپور
بفرستیم که کار طلب خانه زاد و جمعی دارد و یقین که
چونکه را با خود آورده باشد و نیابت مالود یوان
مقرر کنید بدو الفکار خان بنویسد که از اجار مفرقه
سویداشتن که فرزند زاده بجا در از اکبر پور و که
کون بهمت بر پانپور روانه گشته اگر این خبر مقرر و
رفتن او بر پانپور عجب است و همچنین فتنه فرزند
بخشنه بنیاد او بجای خود باشد و اگر فرزند
زاده بنویسد و خود روانه مالوا شود برود و همی
بفرزند زاده بنویسد و یوان سابق خاندین تالما
ایشان کمال نازد بفرزند عالیجاه بنویسد که از روز

که شمس الدین خانم حرم عرض کرد و بتقریبی که پی قول
 فرماندهان جهازات سفری میشود و جمعیت اسلام برین
 آورده که جهازات پادشاهی سفری نشود و اما قریب
 بیست سال است که جهازات تجارتی و بر عرب
 و صحرین شریفین در بحر تاراج میشوند و مسلمین و جهازات را
 خطرناکست و اصلاح این از فوجداران اینجا از آخر
 عمل اعتماد خان متوفی تا حال نمی شود و تغافل و انعام
 و تساهل از حمیت اسلام بعلو و لا یعلم و دست
 چون سورت اخل خدا باد دست انعالیجا بد پرانیکار
 از مردم واقف مثل تجار ساکن بندر مذکور و غیره کرده
 بنویسند که بغایت ^{بنا و دمار خدا بستم و آنچه را در دست آرد} ما اتینا الله خیر مما اتینهم عمه
 خیر میرست لطف و رفیقی و رعایت فرماندهان از حد

گذشت بزمی کار نشو و عفت شدت و سختی را سرانجام
 و تدبیری در کار است در بحر میان رو میان فرکان همیشه
 جنگ جد است و جنگ دوست گاه اینها غالب و
 گاه آنها خارجیان سقط سامان جنگ بحر خوب دارند
 اهل قبله اند و میان و فرکان جنگ نشده بهت
 عالیجاه بنویسد که از نوشته واقعه بخارن زنده
 زاده عمر ز ظاهیه شد که از سوز پدر معالج که اول
 تشخیص مرض خطا کرده مکرر بخش شده به تپ نه و زنده
 کشیده و روانه مالواست اگر نزدیکی بود و حاج
 خانزاد میفرستادیم میگویند که حکیم هاشم نام نوکر شما
 خوب است و حکیم بادشاهی نیز سر و شماست میر که
 بهتر باشد پیش آن نورالابصار بفرستند که با تقی

یا با استقلال ندای نمایند فاله خرفا و یاسی سید
سعد الله سورتی خوب فهمیده شد بر یک کلمه قاف
نیز کرده شد ترجمه تمام او نوشته بفرستد و اپلا
این چاقیل پاحصل عذر خواست سرچر که جمله
تاوان آن جان بلب عمری بیایان آمده بیایند
و گذشته را عفو کند و رخصت شوند البته خود وقت
نماز دیگر پارس و مصرع والعذر عتد کرام الناس
مقبول تقصیر تقصیر تقصیر پزار و پسه و فر
و دستار بد مانند اگر چند روز خواهند اینجا بمانند
هم پانصد بنعم خان نبوی که خطی که بویکل در بار
نوشته بود بعضی از نظر گذشت در آمدن همین
پور خلافت بدار سلطان مضایقه نیست اما

گذاشتن پسر حرام با فتح الله خان که وضع در رویه
 او طاعت اصلا معقول و مناسب نیست که با شاه
 زاده هم با او بجکست عمل میکند چه جای پسر ایشان
 مگر هر چه سال پانصد و هشتاد و نه مسوده فرمان
 در جواب عرضیه نرین الدین علیخان که بعد عرضه داشت
 باقر خان قریب یکماه با کلید قلعه از نظر گذشت از آنجا
 که او با همراهان از مدتی پائی قلعه بوده و سعی بندگان
 ضایع نیست مجری او نیز با همراهان شد و خلعت فاخره
 با و عنایت گشت و پسرش حکم شد که اشام تعیین
 نماید قلعه و از آن مضد اران سپاه خود مقرر نماید
 به برادر سپاه و تمام سید قطب الدین و دیگران عا
 شد مراتب نرین الدین علیخان و نور الدین محمد برادر

سید قطب منصب اور متوفی کا کا بعض سائید بفرزند
 زادہ بھٹا در بنوید الحمد للہ صحت یافتہ اند عرضہ
 در جواب نقل فرمان سید عنایت و زرافرون رعایت
 از حد پیر و نیت بجائز آنجا کہ عرق ^{بفتح الهم} ^{بشتم پروردگار} ^{بفتح الهم}
 است درین سال بودن انچا ضرور شد خان نصر بجک
 نمیتوان از برہا پور و عادل آباد پیش فرستاد و سرفرا
 خان اکیسند یا سین خان یا میمور خان ابا خود بر بند زدود
 با چن بشتابند اللہم طول عمره واعف عنه و شف
 شفاء لا یغادر سقم اگر چه التماسات بجا و سچا دارو
 و نوشتنی نیت اما اینقدر میتوان نوشت کہ
 برای کار کردہ خلف الصدق ایشانرا فرستادن مناس
 نیت چه اگر کردہ شود چہ کار باشد والا بدنام

بفتح

لهذا موقوف شد زود بخاندیس آمده فرزند عزیز را
بسرعت رخصت سننی کرده راودلیت را همراه خود
کاهد از آنجا که در خورایم رسم سهرجام نمی تواند شد
پس اولی و آمدن ایشان بخاندیس و رفتن خلف الصدق
که این کار را کرده و آشنانش بسنی است زود رفت
پردخت صوبه و تنپیه کفار کرده در عادل آباد قیام
نمایند و از جانین خبر دار بود و شاهپس راه را آباد
و جاری سازند و تاکید کید دانند بنایب با پنور و
فوجداران صوبه نوشته شد که آنچه بگویند عمل آرند
خزانة کلان بند و ستارایم زود بفرستند طالب
علم را طالب علم حافظ را حافظ صاحب را صاحب می شناسد
بند که این پسر سنده دار و چه داند و چون شناسد

۱۸۰
دور و پسر روزانه بعلی رضا در بند رنجند چنین معنا
و این حج آن که آمده امیر خان پاردت مازی از پست الممال
داور خست بچشم بنویسد که از پنجاه نفر نمیتوان فرستاد
و کی میرسد و وقت میکند و کجرات لشکر خیرست
و همیشه یا اکثر سپاهی ماسر دار باید نایب کجرات که چا
دیوان باشد سپاه چه کند با مراد بخش فرستاده هزار
سپاهی خوب آمده بود و سه بندی چپار پنجاهار کاهدا
و پیاده نیز که بر آن غریز کمان تغلب و چا خرج کردن
نیست اگر ناظم نرسد پسرش که با جمیر رسید و طلبند
در شکر که نشسته بهمان اده پایند که مرستهار قدرت
در آمدن نباشد در قفسه دیار علی از خلاصی فریاد
نوشته معلوم شد که چهارات فرخیسان بند روست

میرود و ترغیب امداد آنها بر غم آنف و لذت و کلاه پوشان
 که عداوت با هم دارند که آن بد بختان همه اویان قطع
 الطریق و کشتنی اند و اسماء فرخندان رعایت باید
 کرد که در صورت بوده تجارت کند و نقل سوانح نویسی
 مالوارایش فرزند زاده بهادر بنهر پستد که بر تقدیر
 صدق اینجبر که دزدان بجانب صوبه آله آباد رفته اند
 ظاهراً با و از ایشان مالو اگر نخته باشد بناظم آله آباد
 حبیبکم نویسد که چنین چیزی سیده اگر صدق
 داشته باشد شما بر حد آله آباد که سنده یا پخته
 مناسب اند آمد و پیش روی آنها گرفته مگذارند
 که با نضوبه در آیند و اگر در آیند برانید و کشته و بسته
 شوند بفرزند زاده بهادر بنویسد که بر تقدیر

بودن در خاندیس نوشته شده بود که اگر نائب عبد
الو با بنجان امیکر و بهتر بود پس از رفتن آنز و نیمی بد
عزل و نصب مناسب نبود خاند که در قضااتی خاندیس
بارش تکالیف و دوزار کار کرد و قبول نیابت نکرد
مردم شهر اضطراب داشتند شیخ اسمعیل چون با مردم
شهر سلوک خوب کرده نیابت با و بحال کردیم با و
و بنجان بجا در بنوید که زود به بر پانور رفت
کفره بنی سرویس دار را پنهان کرده بعد از آباد آمد
مکشی کرده و بعد الو با بنجان فوج دار آنجا را که با خود
برده باشد در آنجا کشته بخسته بنیاد یا فردا
پور آید توقف نماید و خشاک آنجا را پاک کند
ایامه و ایامه را چون دارا شکوه با سعد الله خان

خوب بنود بخانند کورایند امیر ساینده روزی گفت
 شکر نعمت بندگان علیحضرت بر شما بسیار است
 که از کجا بجای رساینده خانند کور حاضر جواب بود
 میگوید که الحق چنین است اما اول خسر من در علمای شود
 و الحال در روزا فهم من ^{فهم من} منجم بنعم خان بگوید که اجازت
 دادن جایگزین خود بنوکران بادشاهی بیش منصب و ایستادگی
 غول پابانی فی قلوبهم ^{پیشانی} مرض مصداق حال مال
 اینهاست چه معنی دارد ^{پیشانی} کفته کفته من شدم
 بسیار کوه باعرض ساند الظلم ظلمات یوم القيمة
 تا جابلان اگر عذر نامیسوع ^{پیشانی} حجب کنیم شاید اگر کرم
 الا کرمین کرم بکنند اما علماء و عالمانرا چه عذر است مکرر
 باوازه بلند پیش مردم گفته ایم که ما را در احقاق حق

۱۰۲
ورفع تعدی متعدی روید کی سچکس از فرزندان و
غیر سم نیت نیت و نشان عالچاه که امر و رخواست
شد بفرستد که جواب نوشته میشود و منصب و جایز
شکله که بالتماس شجاعت خان در کار اتمو منصب یافته
بعضی سازند بدو الفکار خان بهادر نوشته باشد که
چون منم زنده زاده عنیر زمامور بر فتن سروج و
تنپنه کفره فخره شده اند او باید که اما شانه از اطله
تاریدن سرفراز خان رنجسته بسیار کد نوشته
بر پانور یا عادل آباد که میان بر پانور و منردا
پور است برود و قوام را جعت شانه زاده از خاندیس
جریان راه از اکبر پور تا فردا پور تنپنه پهل و کولی که
سیر نمایانجا و بکند و خبردار باشد یا خود را بفرزند

برساند و اگر ضرور باشد جمیع سراسر پیرایه خان کو تول
 در بر پانپور بگذارد یا بر دریای نر بردا و اکبر پوره توقف
 کند که قضیه زمین بر سر زمین و الغیب ^{و غایب} بماند
 نیز بنویسد که اگر از متعلقه خود خاطر جمع داشته باشد
 بخت پیاد رفته تا آمدن سرفراز خان از اطراف
 آنجا خبردار باشد و الا لا در جوابش فی که درینولا
 از سر زنده زاده بهادر آمده که با انتخاب او شده
 و خوانند نوشت ^{تمنیش} تو از توبه باید بدین آخر
 الزمان ^{تجرب} الرجال النساء آن خود مفتوح و مطلق و اکثر
^{بکثرت اند و بیشتر} خفف العقل و عرض القفا کار با استفا قلب باید کرد
 و گفت و نوشت پیش ازین میتوان نوشت که بغیبت
 و معصیت میکند پیر کنه ترک در صوبه و دهرت ماعلام

محمد نام نوکر بود فاضل خوب و اگر از متوطنان آنجا
با آنجا کسی باشد تحقیق باز ماند های ملا مسطور مغفور کند
که رعایتی با آنها کرده شود از هر دمی که نزدیک و نند
را چو ری و تعلقه یا قوتخان متوفی اند زین لیدین علیخان
که به آنجا و نه اینجا طلبد و برسد و امیر خان با عیار
خان الحکیم نبوسید او مدتی دار و غم ارماد آنجا بود
واقف اندرون پر و نشت و دوت سکه هم نزدیک است
ویشونک هم قریب قریب از دارند اما مستان
و غیره شایسته شهرت از همه میتوان پرسید که از غان
فریاد و فغان از نده بند و الفقار خان نبوسید که چون
سید عبد اللطیف سرفراز التماس عابد عاکوسی نمود
منظور شد الحال شمار از کتلت شد و پور نباید

گذشت لک زور شود زده و رانج بار بخت بسیار پیا
که اما نشان بکار دیگر مامور شود تا آمدن میرانش بخص
که غفر پیرسدن شاه دیگر نیست که توان با جد
کنز و خجسته بنیاد فرستاده چنانکه کاغذ مغلخان احمد مکرر
شما بعد از آبا و خواهر رفت و خبر خاندان خواهر کرد
اول بنا طم ثانیاً بگو تو ال و پومات از روی تو بخ و سر
زنش بسیار بنویسد که ترکیب چنین امر قبیح شدید و
مراتب مرد و پومات و کو تو ال معرض رساند و خوجها
از قید برآور و آنچه از بخت گرفته بآنها داده قبض
پسر دیوان بیگانه بنویسد که من زنده زاده حافظ
قرآن عظیم قدیم را جبریده با خزان و فلان خانه که تا و
فرمان منم نیز آمده باشد طلبید ایم پسران کلان

خود را در عظیم آباد و بهائیکر خواهد گذاشت باید له
 او در او دینه نایب گذاشته زود بهائیکر نگردد
 تا مراجعت ناظم از متعلقه خویش تنویری خبر دار باشد
 و در عرصه دانه افراد مطالب مندوی مغرول
 میرانش را چون بنویسته او که اعتماد را نمی نماید تا خوانده
 پس فرستادیم باز بفرستد تا خوانده جواب
 نوشته شود اکثر مردم را قوه حافظه کم می باشد آنچه
 خود میگویند فراموش میکنند در محال مشترک جاکیر
 داران تفرقه بفرزندان فرزند زاده جاکیر تن
 نیست و حقیقت بعضی ساند غنایت الله خان که حاصل
 چیست و نخواه که شده شناسایی بدستخط بدید این مرتین
 میرسد بولکلاند بدو نقل احکام میداده باشد

چون صدر الصدور درین دیکمی رفته و گشت کرده
 آمده بخشش الملک و عزیز خان امان الله خان و غیره
 فوج کلان تعین با اتفاق شپه بنیه که زدن بسکا بخت
 یابدست آوردن بهتر است بکنند اشخاب ملتمس اول
 بفرستند که دشمن و گرفتار محال محال طلبش نخواهد شود
 و مساعدت مانی سپه از ارضانه خجسته بنیاد و پیر
 بدید و جواب بنویسد با استقبال عالیجاه روز جمعه
 منزل نزدیک چه که برود سه بند می باید داد و محال
 غیر عملی آنطرف نخواهد باید کرد سپاده شاید پشتر بجا
 باید سپه اسوار و دو سپه از سپاده کافیت
 موجود آنچه نوشته شاید او و منصور خان با من دارند
 نقل نشان با حبکم بخان غیر و زحمت بفرستند و پیر

که کرده ناکرده میشود و زود خود را بستر زند زاده برین
 و زدن بر آوردن بجهت خود گرفته بجنب ایشان
 و یکطرف خود آن پچایان شلغین مغشای شنبه
 و شلاق پستونی زده زده از مالوا و خاندیس
 بر آورد و سیادت خان و کیش نینر بنا کید
 نوشته بداک قاصدان بفرستد چهری که از مغلوب
 الواسمان میرسد نوشته میشود و قضیه زمین بفرستد
 مکرر خانیفر و زنجبک که کار خود را تمام گذاشته
 با وجود که فرزندان زاده خود از بر پانور بر آمده
 بداندیش رفته روانه برار شد سپهسالاری گویند
 از نوشته و کیل معلوم کرده اند یا خبر غیب است
 نه در نیامده فرمان رفته و نه ماکشته ایم مذکور میان مردم

و خوش خان را نمیتوان نوشت از فیض علیخان پسر
 که دیرین سن سال که پسر خود پسر و بخش بگرد و چطور مرتب
 خواهد یافت ناقصات عقل انقصان عقل لابد
 حرص قانع نیست پدل و زنه را بسایت جهان با آنچه مادر کا
 و ایریم اکثری در کار نیست با شیخ عبد الله و لد شیخنا
 شیخ نظام مرحوم بود سر رشته درست معنی شاید باشد
 سیف الله و پسرش مرحومین در جواب عاقل از چیت
 با مقتدر حکم شده بود که خبر مکر و هجره حال الحال اشکاف
 باید کرد و و شیخ عطا الله و امجد خان قاضی باید نوشت
 که از مجاوران کهن سال مردم جوار حد و دزمین که احیا
 اموات کرده شد یا از مجاوران مدعی ملکیت ارض مذکور
 خرین شن بقدر ممتد و رنجند بای حال در خانقاه

و پسر و شش که مقبره مهر النساء یکم مرحومه است خود تنگ
 نیست و نقشه اگر یافته شود اینجا چه معلوم خواهد شد
 مگر رقبه زنده زاده عزیز بد کچو کی سوار و پاده نوشته
 بنویسد که بعضی سید که شما خدمت از بر پا و بر آید
 غرمت سننی دارید پیش ازین مکر نوشته که حکم
 صریح رستن سننی نرسد از دریای نر بد اکتشته
 در تنیه دزدان کنده و در قایم گردن بخت شام
 و انا دانی پرکنت خاندیس مقید باشند ناظم چهارم
 جاکوی الاخره روانه سننی شد و کرم و کیر میسر
 و ما تو منتظر الالباب در خط قراول سپه نوشته
 و قلع داری برای سننی مقرر کرده و منظور شده و مبلغ
 لک و پیمه مساعده گرفته و حال آنکه شمار تا آمدن

فرزند عالیجاه در بر پانور بایسته بود و الحال که برآمدید
پیکار نباشد که والد ماجد شما در بر پانور مانده
بجضور می آید او هم مستغنی است و از واقعه آلوده
بدنی آید چون عمر سفر کوتا پست میخواستیم که ایندت
قلیل در قلیل بگذرد و الحال که آنغیر نوشته اند نشان
بنماید یا دیگر تعیین شود میرته چون تمام رحمت راجبوت
دارد همیشه در و بست شجواه میشود و مقصد عمل نمیشود
کرد و نهیست که میخواستند بجهت ضرافان مهابخان
که چربی بدست اینها نیامده میخواستند خدا بنده خارزا
صوبه داری چچا پور مستر میشود که تا حال است و
درست و کفایت شعار ظاهر شده و مکرر استغفا
خدمت خانامانی کرده در غایت مضبوط و مستند

رعایتی باید کرد که از پریشانی برمی آید الهی، بحال و اصل
 بحال اگر قبول کند زو و یکی از پسران خود را که جوهر
 دشت باشد مغزول التماس نماید سم خوبست. باغ و
 موضع بجز راه کثیر و باغ لا سور پرویز و آنچه به پیکم جان
 در انعام بود بفرزند را ده بخت در انعام داده شد
 سند خواهد داد و بعد العفو نیز بنویسد که در کمال
 نفی برای حیران ابرو بدون تنبیه یا پستماله نذر
 و او که و شکر فته پدر و برادر نور الحق و خیر الاسلام
 چطور راضی بودند بخت که درست کفار فرزند
 میشود و آنکه من انکس به عمل غم صابر فلان لیس
 لیس لک به علم آلاء سکا به نفسی است چو ابر و مده
 خود میگرد از جانب او که رفقه و بک بسپارد بنویسد

یا بگذارد و بخشی اول من زنده عالیه اگر نعمان خانست
مست علیخان چرا که بهر حال نعمان بخشی و واقعه کنار
صوبه کجرت است اینجا خواهد ماند و مست علیخان ایشان
خواهد آمد اما دیوان هم که عبدالحیمن خان باشد
پستغنی است دیوان خوب باید میر احمد خان اگر قبول کند
بد نیست دیگر هم پیدا باید کرد و بد و الفکار خان
نهاد و بنویسد که چون از نوشته حمید الدینخان میرانش
معلوم شد که بدون توجه ریایات عالیات قلاع رفته
بدست نمی آید و شما هم نوشتند که برای توقف ریایات
جهان کش احمد نکر و بهادر که در خوبست چون شکان
گذشته شهر حال منچویم که روانه بهادر کرده
باشویم اما مردم میگویند که هوای احمد نکر بهتر است

اگر شما به بهادر که سپاسید و میرانش با مصالح کا
 از پس از دست به دار و تقابا خود ببرد و قلع
 چنانچه پیش ازین گرفته اید این قلاع مفت از دست
 رفته را بکیرید ما متوجه احمد نکر شویم و از خجسته بنیادیم
 خبر گیران که سن سال و امراض لازم اینحال وضعه
 بکمال است و الحاح بر علی کل حال زود فهمیده جواب
 بنویسد بفرزند زاده عزیز بنویسد که برای سزاوار
 خان فیروز جنگ نصر جنگ سزاواران تعیین شده اند
 برای فتح خاندیس که با شماست میخواستیم میرزا پیک
 و متفقان بخشی جهت تحفه نه بندی اخراج کفار تعیین
 شوند لیکن رسیدن میرزا پیک که باخترانه و مغنیان
 می آید بدیر کشید و در کمال باختر رسید و متفقان

تنها باین کار مامور گشت پانصد سوار با جماعه دار خود
 و پانصد سوار سپه بندی و یک هزار پیاده با سپه دار
 و ستا همراه بخشی بدید که این کار ضروری بکنند برای یوان
 آن عزیز و مالوا و طلب مغرول نوشته باشد سر اول
 برای بردن یوان منصوب با لوا باید سر تاسد مغرول
 باید نوشت که نائب گذشته زود پیش شاهپش
 باید نقل فرمان فیروز جنگ پیش فرزند زاده
 عزیز بفرستد و آنچه درینولاد و الفکار خان نوشته
 شده ایضا نویسد و نقل شده فرزند عالیجا و آنچه ما
 جواب نوشته ایم و غیره و تبدیل صوبجات ضمنا نویسد
 فرستادن نقل ضرورت بقتضای هم حسب کم نویسد
 بفرزند عالیجا بنویسد که با تهاش شماست علیخان

۱۰۹
 که خانه راست و درست برای خدمت بختگری اول
 فرستاده ایم و چپ و راست زمره با سه پارچه چپینه
 فغفور اول اول که شما قدش شناسید با آنجور
 سفید ختایی قدیم خوشه شمش که اکنون با شمش نمی آید
 و او و شمش این چنین را از اموال مندر زنده حافظه شمش
 همه کلان که چند پارچه چینی خوب از فغفور و ختایی
 دیده مرسل گشت به فرزند زاده عزیز بنوید که میا
 خان عالم مریض الطاهر و الباطن و خان نصر بجک
 موافقت نشد و لیت بحال ماند علیمردان خان تعینات
 خاندیس با فرزند عالیجاست نیابت مالو ابدیوان
 خود مقرر نمایند میر سامان در گذشته مرکر اطلبند
 بنصرتیم اگر در امتحان خوب باشد و راضی شود فرستاد

شود و الا بدیکری بقتل نذر زاده و غیر بنویسد که
محمد باقر تجویدار کتابخانه خاصه باقیان جوهر
و غیره از دار الخلافه به برهان پور آمده علیم دانشان
و نایب بدرقه خوب بفر واپور رسانند و از کوتل مذکور
بگذرانند و از آنجا میرخان غیره که در خجسته بنیادند و
بمغل خان سازند مغل شاه الله تعالی بحضور خواهد آورد
بمیرخان نیز بنویسد باقر تجویدار کتابخانه از دار
الخلافه بکاتب مطلوب بیارمی آید از خان نصرتک
تا ابوالمکارم خان بهمه تا یکد بنویسد و بفرزند زاده
غریز هم عرضه داشت نماید که بدرقه خوب همراه بد
جسنا الله و نعم الله کینسل غایت الله خان بفرزند زاده
بهادر تا یکد بنویسد که اینها در بر سکان جانی چنان

میکنند و خرابی ملک میکنند و بر جرات و شوخی و پشیمانی
 می فرایند مسلمانان را حجت الاسلام کی قرار بر چهاروی
 و شین مکانی میکنند و در بر سر ^{غیرت اسلامیت} بر وند ما خان
 نصر تنک ابر بر پانور میفرستیم برای احتیاط بقو جدار
 و جایگزین دار پس و پنج برای محافظت و نگهبانی فیلان
 بادشاهی قافله هم فتدغن تمام نبوسید بعد العینه
 بتقریبی از قلعه بطلب و پیش خود کا دارد و و پی اجازت
 حضور اندرون ^{حضور} استدال اسلام بعلو و لا بعد
 و تحت قول در و علو را حافظه نیست استلخانی اسم کرده
 دیوانی صوبه پشم منبغان مقرر باید کرد و سلخانی دستور
 سابق دیوان را السلطنه و دیوان السور کشمیر و دیوان
 کشمیر فی نظر بحضور نظام الاموال المعالیه بخان در

برای برآوردن از آنکه منتهجان ای یوانی صوبه و سرکار
مهمین پو خلافت باید نوشت از آنجا که فرزند علیجا
تبدیل مکان منجوا شدند و مالوراطلیده بودند نوشته
شد که از خلف الصدق ایشان است و ماورابسنی باید
رفت و مالو ابجال خواهد بود آن فرزند اغراض
اگر خاندیس که مولد ایشان است و ماورادیک میشوند
و ما مشتاق و سفر فراق قربت پیکرند بهتر است
ظاهر احکام آخر ز سپیده و برآزاد فرزند زاده
هم مطلع نیست رفتن خان عالم بجاگیر و تعین چسنگ با لوا
و برخواستن رفتن ابو نصر خان بدار اخلافه نشیند با
حال آمدن بحضور الحال که ما روانه بجهاد کرده میوم
و باسلام پوری میرویم **شیخ الاسلام** **شیخ الاسلام** **شیخ الاسلام**

در خجسته بنیاد باشد تا حکم دیگر برسد اما بار بردار
زود باید که با ولایت و سپنک برسد تا پارسین
اگر کفره زیاده منتشر باشند تا یکدوم منزل لشکر
رسانیده بامغلخان و سرافراز خان بفرستند و خود
پش خان بجای در بروند قلعه دمن پش از جلو پیش
مردم کار ناکند و هیچوقت تیمم بگیریم معلوم شد که قلعه
از فرنگان گرفتن متعذر است اما این مردم را در میدان
نامر میدان تاخت مطیع سازد ایضا نویسد پش ازین
فرمان اجبب لاذعان محبوب کر ز بردار بد اچو کی صا
شده بموجب آن عمل نموده بسرعت بحضور موفور السرور
حضرت پاشا که تبدیل صوبجات یا بجالی بوجه اچو خج
شده بذوالفقار خان نویسد بر تقدیر کذب انمود

و زبونی عمل فوجداری کنخیر یا موضع مسطور بدیکر می
 نماید و آنچه از اسپر خان بقیه حکمی نفت ذکر قه بفرستد
 یا از جای که دام وضع نماید کفته کشته من شدم بسیار
 از شما یک تن نشد اسپر رجو الموت حق و النبعث
 حق و الصراط حق و علم الله بالسر والاحفی حق
 و خیر العمل حق و نیکو شت اخراجت امد بطل قیامت
 زدن خیر که شد قافله بفرزند زاده و غریز نویب
 که رفتن سنی مفت از پخیری نظم شنیده باشد نقل
 فقراتی که درین باب با نظم پی نظم نوشته بفرستد ده لک
 روپیه میخواهد و آخر کار تا معلوم و مبلغ را در مطالبه ببرد
 خود و پس از و از اخلاف اجلش وصول نمودن ظاهر
 و آشوب این قه بزودی نایر این شعله خرس فرستاید

لازم و آن الکهر جمیع خزیات نجانیک و قف
راج چپنک را همراه بر دود و ضرار سوار و پیاده
همین قدر نوکر بکند اگر ضرر داند و ناظم و فوجداران
آن صوبه خصوصاً کلیانپنک که مبدء و ریه که جمعیت خوب
دارد و حبسپنک خود جمعیت بسیار جمع خواهد کرد
اگر بر وند صوبه خاندیس و مالور انکا بدارند و خاندیس
که از مطلب و ور می افتد بگذارند برای بردن خان عالم
پش ایشان که زبرداران تعیین شدند سرفراز خان
جمعیت و دور چشمه را بخاطر برسد بنویسد در
جوابشانی که بویکن نوشته اند بنویسد که بعینه از نظر
گذشت از تردد و خاطر عالی در تبوال این مرحمت
تعجب که ده شد حسب حال از دو حال بیرون نیست

یا مارا مالوا واکبر آباد باید رفت و شمار در دکن باید بود
 یا بر عکس و یک فج با سر دارش مضب که دو پس ماندند
 فیروز جنگ و نصر بجنگ یکی با شایوکی در رکاب طغنه
 انساب مشرق هر کس التماس نمایند مفت می شود
 و آمدن آن الا که با حمد نکر مصلحت نیت که وقت میگذرد
 هر چه عرضی باشد بنویسد و سر حشمه شاید گرفتن پس
 چو پشته نماید گذشتن پس میزد ایک اگر به جلا نه برآ
 بخار و چهاره فرقه برود و از قتل اول یکی برسد و الا دیگر
 با حیات قلعه صحبت اول محطیم الله ایض صحبت ساول
 اگر بخان شاهر خانم بنویسد و کر زبرد و بر دکه بی توقف
 و اشطار خود خواند را تا سر و نج رسانید و برود بهتر
 بنظر نذر او و غیر بنویسد که از نوشته سوانح نگار آنجا

۱۱۳
معلوم شد که فوجدار جامود را برای گذاشتن در برهان
طلبیده اند پس شیخ برایم قدیمت و پاسی خود سال
چرا محمد ریخا که کو تو ال و فوجدار است یا سید عبد
الوهاب خان از مقر بکند خزانة کجرات را در برهان
گذشته اند بخان بهاد حکم شده که بدرقه فرستاده بطلب
و بحضور بنفر پستد بنایب و بنویسید با و بدینو رختان
جاکیر باید داد از پرکنات خالصه غیر مستد می دارد
انحلافه یا او دهه و اله آباد که زور طلب باشد میتوان
نقل بدو الفقار خان بنفر پستد نوشته بهاسکر است
فرستاده و سیادت خان بخانمذکور که خان نصر بجنگ
باشد بنویسد که فرزند زاده پیش ازین نوشته بود
که الحال کفار خاندیس را زوده از رفتن بسورت بکلانیه بر

کردان ام و خزانة وقافله را که از مدتی در برهانور بود
 طلسم و نجسته بنیاد میسر پستم و فوج کفار که از بان کجا
 که شسته بطرف خجسته میاد خواهد آمد اگر من از چاود و القاص
 خان از عقب پیش و پس که فته شسته کنیم شلاق متوفی
 خواهند یافت بلکه خانیفر و زنجک هم از طرف برار پتا
 اگر این خبر راست باشد البته چنین باید کرد و پس از تنه اینها
 بحضور زده زده هر که این جانب باید پاید و الا تا خاطر
 جمع شدن این خجسته بنیاد و احمد مکر سیر و دور میگرد
 باشد بعضی زنده عالیجا و عرضه دشت نماید که نشانی
 که بوکیل درین باب شسته بود و ند بطالع خاض در آمد
 چون باب لائق که پری صد عجبین گفته اند پاد بود
 از میرانش بر سپیده شد و چنین بعضی ساینه میانه

۱۱۲
مرکسی پسر و ز فوشت دوست آنچه بدیوان سپرده اند
سما نجاست خوانند پیش او باشد خوانند بدار و غم توخت
خود بسیارند از دیدن محله عجمه خان پسر و ز جنگ که تو چنان
بسیار داشت بمیرتش ناکیدی نموده شده ماییم
نه ماییم نماید ماییم عاقبت بخیر باد و الوداع پسر و ز سر و
شدید و کیهامی منصب آوردیم برای کار قلعه گیری
هم خوبست برای کرناکت پجا پوزیر شاست منون
فرمین فیروز جنگ و پسرش مسود شده و اضلاع
و خدمات مقرر نگشته وقت میگذرد و من معذورم
و عذر نامنطور فیروز جنگ برار میخواهد و پسر را پجا پور
میدهد و امتیاز کده نیز مشخص نیست ^{خبر} ^{بنام الله} ^{و نعم}
الوکیل و وکله مغل ایرانی غول سیامانی که است با ناسا

و ماده طالب علمی بقدر داشته باشند پیدا کند و از نو
 آمدن منشیان بجز و منذ خان عبد الواسع اگر شریک
 کار باشند بهتر است محمد اخلاص هم بمنیت بکار و کاست
 بیشتر آشناسد و خوب میکند برای قاضیت او تعین
 بنکالاشده بود و بزود خدمتی که میخواهیم نمیشود که زود
 طلبست و از وی آید و در سند و پستان فوجاری
 کاری که از عهده بر آید و توان اوفیت چه باید کرد چون
 پدرش بکار آمده رعایت ضرورتا با بقدر مصلحت و
 محمد عظیم باز بنویسد که نقل نشانی مقصدی سورت
 نوشته بودند رسید عجب از شما و بسیار عجب که حال
 اکثر مردم و و اسم حلاق امید آیند و را از کومک
 نا امید میکنند و میدانند که انھی انجا خوانند بود حقین

که پس از رسیدن حُجُب کَم که پیش ازین عرض دهشت
کرده ام فوج خوبی بکوکا و تعین کرده باشند بخلف
الصدق ایشان هپسم نبوسید که خان نصر تحنگ بر پانوی
جلد رفته رسیده باشد و برای دن براوردن اغان
ذوالفقار خان مایطم آنجا ابورت نفرستند که از
پیش و پس گرفته بهتر ازین جبراء حسارت داده
کافر کشی خصوصاً پایاده که جان نیست بکنزد و اعتبار
از عقب پاید و سزاوارل خوب سیراه بد درین باب
تأکید اکید دانند از روی نوشته برایم معیل
سوانح نگار بنی شاهدرکچنین به مرض سیده و قدس
خان پیغمبات الله خان تعیین شده خاندن کو نقل
این نوشته را پیش میفرخود و نفرستد الا و دواعی را

آمده و آن خود را در میان آن افسوس و حیف مزاران
 با که گویم در جبهه آن یک کوشش نیست بملا محمد طاهر بنویسد
 که اموال او را بواقع ضبط نماید در جایی است باشد بر کار
 تعلق ندارد اما از میان نرود و بورشه موافق نیست
 و وصیت برسد چون از تفاسیر کریمه ^{و در این کتاب}
 و در واجهات شهر از سمت المقدس کابل و از انجا بیت
 المقدس ظاهر شود و احتمال صحت سیرایشان بطرف
 کشمیر دارد ظاهر است که یک حجره هم آنجا ساخته اند و جماعت
 مردم عوام میشد ما این دعوت را بر طرف کرده بودیم
 الحال معلوم نیست که چیت برادر خود بنویسد که
 اجتماع و پرستش نباشد اما منع رفتن مردم چرا باشد
 مبلغ از زر زکوة تقررات محسنایکم مرحومه در دار

۱۱۶
 اخلافه ضبط شده بعینه بطنند تا بمصرف برسد
 همچنین کجا فطربنودید که آنچه زکوة همیشه مرحومه مانده باشد
 جدا کرده اند یا نه بناظم بسیار که بحضور بنظر رسید
^{که آنچه که در دست او بود و در دست او بود}
 معلوم شد که از راه ساختگی و زلفکی است و سخن بی
 صلیست بهر حال کارکن کار بگذرار کھنار سر اسرار خا
 بجسته بنیاد فرستادیم و از مضمون این ترجمه خط مرحوم
 جواب این مطلب فهمیده نمیشود ده کجا و در خان کماثل
 مشهور است این خبر کو یا خلاف بود و مقدمه خان
 فیروز جنگ نینما مقتدر در مالوده و دها مونی و سپه
 ایند بکلانه یا سورت ذوالفقار خان بربانپور
 میر و دشمنان و دسرونج بر وید و پند شقیبا کند

۱۱۴
و شخصی که خدمت بختگیری و واقعه نگاری ایشان داشته
باشد تجویز خدمت دیگر با و کردن از ادب و درست
یار علی حسب الحکم بسوانح نویس سورت نوشته بود
که اخبار آنجا را از رسید سعد الله و تجار پر سید بنویسد
تا عمل فوجدار معلوم شود پس مد مخفی نوشته چون از
سوانح نگار با فوجدار متفق است حقیقت با و میتوان
گفت بامیر خان یا عنایت الله خان اگر حکم شود بنویسم
بنام آن مخلص معتمد پسر رضی پسر رضی نوشته می شود
او نیز بنویسد بنویسد در انتخاب یادداشت عمر حکم
قائم نوشته شده که آن معتمد منصب او را که در دیوان
داشت و حال نویسد که اضافه کم و سه بندی کم
شده نوشته بفرستد تاریخی که باید کرد و کرده شود

بداد و خان تباکید بنویسد که سعی و ترقی دوی که در سپه
 کفره فخر کرده بعضی سپید و مشمول تحسین و مستحق
 کردیدیتین که تا حال زده زده برآورده باشد حال
 بحیدر آباد سیاید که بسیار پی ضبط و بی نسق است
 و کفره پی سپه و سامان را بر زمین اوال کشته و بسته نایب
 ناظم را بقتل کرده بجای خود برود و امیدوار
 اضافه نمایان منصب و غایت بادشاهی باشد
 بحافظ مستور بنویسد که دادار بخش سپه کلان محضر
 النسا یکم نفی از احیاء العلوم نوشته بود بنایب
 ناظر نایب ناظر نوشت حجب کم که سلطان عمر پی
 خوانده و نوشته جواب درینو لاریده بحجب بر
 تعجب افزوده و خود پیش سلطان بد که بنایب ناظر حکم

شده که بگذار و بر رفته اسم این کتب پس از آن از
 حصین چند حدیث خوانانیده معین برسد اگر
 درست بخواند و بگوید از کتب دیگر نیز کم کم پرسیده
 حقیقه بی کم و کاست بنویسد حافظ قرآن مجید خود است
 اما معلمان که چلی عبد الله و حافظ اویند پرسد
 دوسه رقع فرقان جمیع نیز بشنود اما حقیقه حفظ نیز
 معلوم شود چه حاجت بصدور حکمت و نی کردن
 کفره هم ندانم باید که دو فوج نفرستند که چنانها
 آنچه در ملک قدیم باشند زده و سوخته بگذارند که جای
 چنانی بکنند و قرار گیرند العبرة بالعبرة والعبرة بالعبرة
 العبرة بالعبرة العبرة بالعبرة العبرة بالعبرة
 خوش گفته است که رقت تا گفته رفته است دریا

کنون که دولت است بدست کین دولت ملک میرد
بدست فضیلت و ثواب جهاد در شکوه بخواند ازینکه
در متن نوشته محمد عوض بهتر است که آشنای مضابط و متن
و شجاع میگویند بقول جل صحیح القول بغرض ^{و الله اعلم}
احوال او را از محمد مؤمن که مدتی انجامانده محض
میتوان تفهیم کرد بدینچنین نوشته بغرض و بعد
پیار علی یکسار دهره و در خان ^{مطبخ} زند دارد و
از فوجاری خود کفایت کرده که پشیمان نگرد
بودند و علی نفرموده شد که خیانت او معلوم شود و
اسم و رسم و شجاعت دارد و از محمد مؤمن که میان
تعلقه او رفته و آمده و مسایه بند است هم پر
و نویسد و لاجا که از انتقال خلاص خان و معیل خان

بمیر بخشی و تن بخشی و وارثان آفتاب بکنند منصب و رتبه
 مشخص نیست مقرر بکنند به بخشیان حکم برساند و رجوع
 میرانش برای تعیین جد و جد و وظائف جوابی نوشته
 شده سرکار احمد نکر و حمیر تاجی شاد به رک فوجداران
 بحال و کومک بهمد و اوپوای خالصه که بهمد و فوجداران
 و دیوان این است برای پوتامانی و سرزند و بسند
 کسی ابرض سازد عرضه داشت ناظم اگر آمده بود
 با کلید طلا پوشیده و سرمان فرین و تحسین پکران
 و غایت خلعت و قیل و اضافه پانصدی ذات
 بنوبد مراتب و توجه سیاه شکان مصیبت نه ده
 بهر پست و نقل عرضه داشت پیش سرزند زاده
 عزیز بهر پست جواب و سوال نوشته های لوح درگاه

بد مال بفرستد طومار طومار نوشته طیب سرزند
 زاده می آید که می تواند خواند خود کرده را علاج نیست
 طومار حال را بخواند و بفرزند عزیز بنویسد که اگر
 خوبست نکاه دارند و دوا و غذا را بگفته او پیش او
 بخورند و الا رخصت حضور بکنند که نفاق اطباء گرفتار
 نفس آماره خوب نیست و احوال خود را مفصل بنویسد
 است و عکس اندازی لا یحب ما نته و انما
 و دیت کردم ترا بخند آخه که نویسنده است خود را بدست می کشد و مانی
 را چون و تو ملک لا ما بعد اولها من الناس و بعد
 باز کردیم و این روز با یکدیگر و نه با ناز و نیت در دانه
 افسوس که عمر رفت و شبیاری نیت دور و آله
 خوشترین دلداری نیت با کشتی که چو پیدار شوم روز
 شود و سیاهات که روز رفت و پیداری نیت فرا
 در ویش دریش نشود و معذرت خسته رخصت کند و

ظاهر است که کل باشد یا نصدر و پیه با و برساند و میسلخ را
 موافق پس شد سرعی بهر کس باید داد بدید این تملکیت
 که بر شیخ چاره شده از دست حکام آئنده خلاص
 مشکل بالفعل محضی بمحض ناظم و دیوان پوتات
 و قاضی ابالی و موالی باین چاره درست کرده بدید
 که کسی فرحسم او و باز ماند های و نشود بالفعل عرب
 و نصب ناظم بنابر قبط الرجال بعد مسافت مصلحت
 و مناسبیت نوشته اسد خان ناظم و دیوان
 گرفته مصحوب و کرز بر دار بفرستد که روساء
 مفید از امقید نموده تشریف در شهر کرده پارسند و اینجا
 جمعی که شب آمد فرماید کرده بودند و رقع آن شق
 نموده شد بگو تو ال بگوید که گرفت پیار دماشپیه و

اخراج کرده شود. توجه کمال لیدین خان متوفی در ستم
 پسرش بفرستند بهایت کیش واقعه نویس کل حضور
 او را در رکاب باید بود بجای او دیگری برای پاسبان
 مقرر کنند و یوان بحسب همنده خان یا دیگری که وفای
 عمل داشته باشد فرمان معافی ابواب مرفوعه ممنوعه
 تنها برای مهرانوزک آورده اند در اصل همچنین فرمان
 دادن بحال منعت سابق شده آنچه شده و کاری پیش
 زرقه و عشاران حاکمان ظالم دست از ظلم و تعدی باز
 نداشته اند حافظه نپاشد معند اتجوز شکش که من
 و مائی اردو چه گز از زبونی عمل بقایج اعمال
 او نوشت و از وقایع و سوانح هم ظاهر شد بحال
 نیز تحقیق باید کرد بفرزند زاده عزیز بنوبید که از

نشان من در زند عالیجاه که بغایت الله خان نوشته
 بودند ظاهر شد که اموال والده شما را حصه سر می
 ناکرفته همه را بشا دادند موافق من را ایضاً الله میرا
 یک حصه بزوجه و سه حصه پسر را میرا پسر خوانند بکنند
 که حلال طیب است و اگر نخواهند و مکر و ه باشد تمام
 به پسر بدینند ^{به میراث است} میراث ^{و از این} میراث ^{و از این} میراث ^{و از این} میراث
 و غم و الم میرانی است امر و زنی میت معقول خود با
 کرد و بقضای قاضی از صمیم قلب رضی باید بود معلوم
 شد فرمان خلعت و جو اتر و پستاده می شود و اما اجبا
 پی در پی برسد از بر آمدن پسر و ن وضع و کلبا
 و طعام و شراب هر قدر ضرور دارند کفایت در
 انیت و رفاهیت است ^{طعام و شراب از آن که در پیشگاه و این در پیشگاه}

من خوف بدو القارخان بجا در باید نوشت
 آنچه نویسد جواب موقوف تا رسیدن جواب باصفا
 جمع معن و ل مضموب در یک کار و شراکت
 شوم و عداوت نفس آماره معلوم نظر بر نوشته
 سابق خان بجا در حمید خدمت دار و غلی تو بخانه
 دکن از تعمیر مضمون خان میرانش فرمان بخط خاص
 رفت در جواب انخاب ای خاب و دنیا خوا
 زندگانی در وی خوابت که در خواب پنی آنرا
 والحمد لله رب العالمین من هذه الاضغاث الاجلام
 و بنی پرستیده شده از این خوابهای شورید و پریشان
 و بس کاسه چشم حریصان پرستیده امر و ز
 و سلامتی از نصرت
 رسید تازه و درست فرستاده ناظم و پستوات
 بسیار خوشی بد رسید اگر کجبل برود آنچه مبین

نور خلافت از جواهر و فیل داده میشود و بر درگاه
 چون نفرست و او اظهار پریشانی میکند و جایگز
 اینجا ندارد و بر توکل است به بعضی سید که پانصد توت
 بچونک اندازد و شایسته پانصد تخم شیرشاس داده
 چون بعضی ساینده اند منظور شد سه صد بولین
 دو صد بدوین کیفیت باین امید هائی شاخ
 در شاخ مار ب قصر اعلیٰ حسین علی و تحاریر
 عین شوق اول منظور شد شوق آخر بعد است
 و دیگر دست بهم میداد فوج از سوار و پیاده و هزار
 سوار بخشی نوشته بفرستد بر آور و تخمینا احشام کرد
 بعضی برساند یک و لک فرستاده شود و المؤمنین لا
 یلحق من حربه و احد مرین خود را خود در بند

داده اند اگر از فرستادن کمان دور پس دادن
 چلکا خلاصی مسلمانان شود بدید از آنجا که درین سال
 خیر مان بودن در دکن برای ایتصال و اکهن کهن
 و بندران ضرورتی کلا علی الله المستعان
 توقف کرده باسلام پوری میرویم لاجول لا حول
 الا بالله خان فیروز بخش می نویسد که بنما با جمعیت
 حمیت پیش روی اوست و خودش در تعاقب صوبه
 کجرات جمعیت خیرست و پاسبانی شقی خوب داشت
 چنانچه مراد بخش با جمعیت همین صوبه که ده دوازده
 بلکه پانزده پیش از ار باشد پیش آمده بود و عجب که
 چنین نوشته اند از روی فرستادن بعضی ساند
 تغیر آسان یک کلمه است تدبیر باید ظاهر احدیست

شریف است که با عقل کاشته پیشینش ازین
جواب شده برود و نیاید از مابین طول الال
پیشین بل از مت باید دستک بدید مرچند راه
بحر جاری نیست نقل عرضه داشت فرزند عالیه
از خدمتکار خان گرفته بخواند و محلی بعینه زند را
عزیز نبوسید که درینو لا نقل عرضه داشت عالیه
رسیده بود ظاهر شد که میخواهند بخور پساند پس
از ان توجه بندر بشوند بقدرت خالق قیاح رفع شد
باشد الحال ظاهر او ایتم اخلاقت بناظم نبوسید
که بنزد ابرساند و الایمیر احمد خان قه پارد برای حبر
عرب کسانیش شده بود و طلیعه آمد و چه تحقیق شد
پیش فوجدار رفته بودیانه در واقع و پسانه آمده یا

او حق نوشته اما علاج این از اینجا میشود چه اطلاع تمام
 بر حقیقت آنجا نیست تدبیر این کار نیست که بفرزند زاده
 و دیوان بید نوشت که لابدی نکا بدشته تصرفات
 و تغلبات باز یافت کند فاتحه سلامت و زاری
 در اوقات اجابت میخواند و باشد سلام این مستحکم
 بنویسد چون ضای صاحب معامله است خوب
 کرده مقدمه کشتن سادات از محمد اخلاصت سفار
 نماید و خود هم خبر میگرفته باشد اینست در نه چهاره
 و نه اینهم غلبه کفار است و اسم خلاق را علاج نیست
 الصبر مفتاح الفرج ^{مغلطان بدرقه خزان مکر خزان}
 بنجک ^{بسیار} حاصل آورده او را مقرر باید کرد که با بخاره چهار
 می آمد باشد مسوده من مان مغلطان درین باب بنفستد

که آوردن خزانۀ ضمنّا باشد بدرقه چهاره پیکره
 جمع شود شن پاره اگر برادر زوجه که متعلقات سید
 مرحوم باو تعلق دارد و مردوم راضی باشد تولیت و
 جانشینی هم باو مقرر شود و برادر سید مدد معاش
 جدا داده شود و یار و زانه زوجه یک ربع اضافه شود
 و به برادرشن نیز نیم و پسر و زانه و جانشینی برادر
 خانم محمد را طلبیده با اتفاق خانرا و خان صورتی بدادند
 بالفعل باین خان که از اینجا تعمیر شده مرکب تقصیر
 کشته چون الوس است تعیین آنجا شد هرگاه
 مردمی که از فوج خانفیر و زجک طلب شده اند برسد
 آنچه بخصه ایشان سد تعبیه میشود ملازمت ندارد
 معذور معذور است آنچه باید داد و سابق بقیه بنویسد

که با خلعت نصر پتیم بهتر از عنایت الله خان گیت
 با و بگوید که وارسد یا سپر خود بجای سعد الله میزند
 و این سپر دو کج کند ^{الوداع من بعد نصر} که نفس شوم حریص طماع قناعت ندارد یا قناعت
 پر کند یا خاک کور ^{میان دو چشمیت نهادند کور} تو پنی نمی پسنی ای مرد کور اول زرقن بخاندیس
 آمدن نخبه بنیاد خطا شده ^{ذلک تقدیر العبد} ^{ان تفتیر به خداوند}
^{و انما یصلح} شاید کرفتن میل ^{چو پر شد}
 نشاید کدشتن ^{پیل} انعام فرستاده شد و
 آن روزانه عوض زمین میتوان کرد و پیر و سرکش
 کم کرده راه اگر در خلوة دین شود بهتر آخوند
 و استاد علم ظاهر پیری این نیازمند عاجز رافع کجا

اگر انجا باشد خود بخود حضور پدید آید و بر تقدیر نزع
 و صلح کن بحال و استغفار مضمی فی کل حال ^{بگذشت در همه حال} مضمی فی
 الحال و الاستقبال این رویه در غیر خالصه و ملک
 قدیمت بطایفه مقرر میفرستاده باشد ملک غیر
 عملی مضبوط در نیامده کفار و اشترار منشره بحکمت آنچه
 توان کرد بکنند و در مطالب بنویسد غافل تبوی
 کوش که فرصت نمانده است جایگزین سابق در کجرات
 کجا دار و از همانجا داده خواهد شد متفرقه و
 شراکت با جایگزین داران نیزه نباشد قضیه زمین بر سر
 زمین است و احکام نظر بر اجبار و انجمن بحیل الصدق
 و الکذب ^{و غیر احتمال میکند} است و دروغ ترا
 بهار نبوی سابق چه یافته و طلب صیت معلوم

نیست و الله اعلم انما کتبتم به شد سیاهی موتی
 و خدا با شماست هر جا باشیم
 حافظ اشرف صبح میدره مارا با فضولی ابابین
 فضول حکار باشد خان و مقصد خان بگوید بحسب طریق
 که دانند سخاوه نمایند منکه باشم که باین نام نامور شوم
 لطفاً میخنی ای خاکد رتاج سرم ^{درود خانی از چهار روی}
 و آله صلوة و آتمه فحمد الله ثم حسد الله خطی که منعم
 و اهل بیت وی درود همیشه پس بگویم خدا را پس شکر خدا را
 خان بخشی دوم نوشته طلعه بخواند اما نام منعم
 نویسد محلی از باهر ابرو نذر او بهمان فریبید
 چهار طبلخانه و خبازه منخب کوچه آرای بیکم
 رسیده دو پستاد و دو شاگرد خبازه بسیا
 خوبت اما هر چه جدا میشود چون خلف ایشان
 خواسته بود هر چهار با و داده شد طنج طعام و نان

ما و شما هم نخته شد به پسر خود بخشید خواهید طلبید
رسید میخواند نوکر بادشاهی است تیغانت بادشاه را
بهادر کرده شد عرضه دشت نوشته مصحوب که بر د
پیش ایشان نفرستد که چون این میذار کونیل است
پیش شما فرستادیم بهمد فاطمه چا پور که جمعیت
با خود دارد و باید کرد بخانفیر و زجنگ و بدیوان
نبوید که کار اینهاست سوانح نگاری بعضی
او کند که مقصد است و برای انهدام تجانها و عمارت
مشرق بخانفیر و زجنگ نبوید سر مکو صوبه بخا
خود تمام ویران شد آهائمه و آهائمه را جمعیت
بدست می کشد و از او بدست می کشد و از او بدست می کشد
جز جبار مالوده هم نصف حساب گشت عاقبت بخیر باد
پیش ازین برای تاکید رفتن بر ما پسر و پنهانها از طرف

نرید او گذاشتن ذوالفقار خان در خجسته بنیاد نوشته
 شد میخواستیم که با و نویسیم که زرتاجهر سپردن
 تم شصت وجه موجبی باید که متور و مخفی باشد
 اگر زرتاجهر برای تجارت بطریق مضارب به حواله تاجر شود
 شاید بهتر باشد اما والی را شاید تجارت خوب
 نباشد اما الله وانا الله را چون چه الله ما احد و الله
 بر شایسته است و ما و الله را چون چه الله ما احد و الله
 بر شایسته است و ما و الله را چون چه الله ما احد و الله
 غلطی و کل شیء عین و باطل می غلبه و محسوس
 برادر و پیچیده چیزی نزد است بندگی نام برده پس نویسنده و حساب کند
 و است و مر جا خود فردا است و الله تعالی در دلو
 پس استی از نقص بر خواجسته ای بر سر و
 مظالم براه دیوان خاص سپارد بهتر است که دو گز
 بردار بد اچو کی بوعده یک نیم ماه نوشته نام
 وقاضی دار الحنفی لافه بزند سپار علی تم نقل بد و بقا
 یک هزار روپیه انعام بد بد حکمی قطعی نباید کرد و با شین

باید و گذاشت اگر تا حال بدست نیامده اسقال او
 مستعد رواند چنین کنند تغییر و عوض نمیشود تخفیف
 داده خواهد شد و بقدر تخفیف در حیدر آباد سوا
 خالصه داده خواهد شد ان شاء الله تعالی او
 اینست که زود سماجی پسران کنند اگر بشود و لا
 با حیا پس ناظم اگر به نظر پستند که او بکند درین کار
 تاخیر جائز نیست. اگر نیک و حمتان یکجا میروند تا ایتنا
 که در از انجا حمتان حزنه فاسمخا را با بدرقه که خان
 مذکور بهر پستندش فاسمخا برود و در راه خزان و
 فوج عالیجاه نزد ایشان بهر پستند و خزان و محمد کاش
 خوب نوشته نه دیوان محروم و نه بخشیان و قه
 نگاران سوانح نویسان نوشته اند و او هم بخشی بود و او

نگار عذر نامشروع نوشته تعمقی و تدبیری نام میخواهد
 بالفعل از مینقدمات دیوانرا اطلاع دهد تا نظم بر او
 خود و حواشی اضی تغلب افراط و تفریط نخواهد بود
 اصلا و قطعاً دست اینها اگر کوتاه باشد و در کار
 خللی نشود اولی کافران پیک کمان سیر می اندازند
 یعنی کلام اگر بصیحت مصیبت نبوی دُر شود و فیهما و
 اگر مضر باشد عاقبت بخیر باد و پی اتصال و کار او
 نیست زری ضایع خواهد شد یکمزار سوار و کهنه
 پایده سه بندی تا یکمان برای ضبط اسلام مکر معروض
 بدیو که میدسیم و راجه چاند با و باشد و دست
 انداز و اضرار این کشتنی کوتاه سازد و آسان شود
 اما این که چون صبا بلطف بگو آن غزال رخسار

که سربکوه و سپاهان تو داده مار لنگ ^{تو} حکم نمی آید و
 در آنجا فساد است بهند و پستان برود و سالیان
 بفرانغ خاطر بخورد نمی توانم زیاده برین خیانت
 المان برای نفیس آماره خود کرد و چهره حافظ نوشت
 داروغه هم باید کرد اگر متبنا می مکر مخازر بکند
 خان پشم اندک مقید میشود را و دولت و غیره
 متعینان خود را سوای متفحشان پیش بادشاه پندارد
 عالیجاه بخشی و واقع کار و داروغه تو بخانه رکاب
 عالیت بگذارد که اینجا هم کار بسیار است اگر
 اولیاء حق پیش از خواندن نوشته شده با حیار او باید
 گذاشت سرکار که او هم داند بگذرد من کمتر منجوق است
 و کمترین موجودات از زبونی عمل است و زمیندار چکاره

برادر با جمعیت فرستاده تن سپه کند و عمل بواقعی کند
 و بمحمد مراد خان فوجدار پروانه دیوانی برود که با اتفاق
 عمل نماید الحال خدمت اده جیر از فتح الله خان
 تغییر شده و بنا بر خان گفته فعله مقرر شده بعد از
 جریان اده و صورت یافتن اگر مثل حبس یکمرا بدشاه
 زرتستان در لاسور و تابستان در کابل بگذرانند مختار
 از آنجا که تعدی بسیار معمو خان مکرر بعضی سپید
 یاسین خان بجای او مقرر شده اگر معمو خان را که تپاست
 نکا بدارند این خدمت با و بدیند بار که الله بحسن الطریق
 فی اقل العباد و الا و انعم که عیب من چون من بدانی السلام
 در کمتر بندگان
 جعلت یزید است ثواب ختم القرآن العظیم بقاضی
 کرد ایندم و پیوسته ثواب ختم آن بزرگوار
 و این یزید الله اعلم بالصواب و اینست جواب
 و اینست جواب

فان قلت قلت ما چند ابواب است که نیاید بگویند بر
 پس اگر گفتی بگفتی بگفتی بگفتی
 کس بر رسولان پیام باشد و بس با برضای قاضی را
 باش در کار میکان بنوع بعیر سگین در نباید آمد
 عفو الله عنک ما بخود در مانده ایم در سینه کینه و
 بغض مومن چرا باشد سودای غایبانه و منصب پادشاه
 چند مت و بودن آیات عالیا نشود و نشود
 عالیجاه نم نمیکند بحضور بفرستد نوکر خود کند این
 فیروز بنک و نصر بنک است آن نور الالبصار را با این
 چکار قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امری
 ربی مع الحدیث کی از آن اصل من قطعنی اللهم
 اغفر لهم فاحسنم لا یعلمون و باعی و واران بها
 چو باد صحرانکه شد تلخی و خوشی و فرشت و زیبا کرد

خوابتیم عاقبت عاقبت و خیر باد زمینداری آن
 محال بدلداریا دیگری که از عجبده برآید یا نپره
 بهادر حکومنی که منصب یافته بکند و رعایتی که باید کرد
 و خورکار التماس بکند خدمت عده و بهمن ملا شده
 در آنجا عالمی و فاضلی خواهد بود و کلی منحصر در فردیت
 تا چند خواهند چشمتی داری عالمی در نظر است
 دیگر چه معلم و کتابت باید شد در خانه اگر کتبی کفر
 بست این قدر در پیش غایت انده خان نهر شده که
 بدیشان بگوید که پس چرا باز تعسیر کرده و بحضور طلبید
 و کز زبرد دار بلکه میسر زاپک فقه پار که با فیلان میرود
 و پیشدست نابغه و دیگری بکند عاقبت بخیر باشد
 عجب تجیزها کرده میشود بهر حال کار میرنجشی است با و بگو

که اگر خوب نیت دیگری مایه کرانوشته و اطمینان
 بر حال داشته باشد تعین کند لای المأمور الخیر آب
 بنویسد که اینها قصباتی کجرات و اخراج از وطن نزع
 روح کهر الوبحال و جاکیرتیدیم و فوجداری بحال ایدر
 تغییر شد روزی که منزل نزدیک حوکه می آیند
 بطلبخان میستعلیخان خبر کند که ملازمت بکنند
 و شمار چپار پنجم بگذرانند کم منصبانرا چقدر اضافه
 داده شود و امینی فقط نفی ندارد که با فوجدار صحبت
 برار میکند منصب این خود معلوم چقدر اضافه
 و سه بندی خلیل الله تعریف میکند بعرض پناه
 بخان نصر تحبک بنویسد و او نائب قلعه دار گذشت
 برو و با اختیار اوست بعنده اش از تعیین قلعه

نیز باید نوشت که بعضی سید با تمس او بدرگاه قلعه
 مقرر شد و قلعه داری بالا پور به پیشش مفوض
 اضافه منصب بخانند کور و بخلفش منصبش بیان مرا
 اینها بعضی ساند در فرمان حواله نوشته آنها بکنند
 نشانی که محمد عظیم در باب مجوسان احمد آباد فرستاد
 و چشم معلوم نیست نوشته بفروشد تا جواب نشان
 باغیر بنویسم اگر چه او این جلوس بکثیر رفته
 اما شروع ضبط کلام علام بود و بر تحت سلیمان در
 کشمیر میگوید اطلاع تمام شد پیش علماء آنجا چه مقرر
 شده و خواص و سادات آنجا بطور آئیده اند بنویسد
 در همین شهر یقین کرانی بیشتر شده فرستادن حیرت
 خود بهجات نمی شود اما کم کم مخفی بجهت آنجا از سورت

بنظر پستد محال فوجداری رستم خان بجا گیرنا طعم و
 فوجداری کز نامکت چا پور بر پستد خان فوجدار
 امتیاز که با انضمام مستخرم سپه فغان نامکن تنیه
 و تبدیل و غزل و نصب کمتر بشود و زکلی زکباش
 یازومی روم ما از عهده کار خود بر نمی آیم کار
 پکار از اچا کونه بکنیم و کمان کار خود نوشته شده
 این مطلب خود کار یک سردار و سبب بر خود دارند
 الحمد لله بسید سعد الله باید نوشت که با خود و نفع
 و شکر قه شما چرچین می شود ^{و دوستی با خدا و دوستی برای} الحمد لله
 بنجاستان خوبست چرا و اینچا چکار خطاب و
 خدمت که از دست برود الان کما کان خواهد
 مطالب که برای تمشیت کار پادشاهی باشد بنویسد

والا بکات الیه و بی مثل عربست مایانه بحال بود و
شخواه از چکله کند را با دیا فقه سوائی آن از منصب شومر
سم از خزانة مذکوره می یافت و و صد رُپیه در ماه
در نیولانسیه اضافه داده شده و ماظم حال و
التفات خان برادرزاده اش در آن حساب مامورند
و و چنانچه علی الحساب از خزانة او داده یا الیه امان
نوشته که در طلب محسوب خواهد شد بطایفه معمول عتق
زیاده بر یکصد سال همین طور شن آمده در اینجا وکیل او
شد گرفته پار علی بدید که بدو کی میسر ساینده باشد
نجان بجهت در فتح جواب جاگیر گوید که قلعه کیری
تمام شد بفضل او پس بجانه مارا و شمارا بهند و تسان
باید رفت جاگیر سورت چرا کمر و طلب از رنپور

که جایگزین دار و میدیم معتمد خان او ارجه زین پور دیو
 و دایه بفرستد استفسار بود بر و اعتماد تمام
 ترجم بر حال خود و دیوان کرده می شود و در غفلت نام
 از پیشه پست لمال کاسی بخاطر فائز می آید و ضبط و بقا
 ضوابط و عدم سیاست و ملاحظه و خوف مردم
 معلوم ^{که آن معتمد عالم و عامل توفیق رفیق باد} ^{محمد محمد خان}
 خان بخت و در که پیش پدر پس و این کارها کرده
 خوب و اما او هم مثل ما و شما کرده دیده خود را می کش
 رعایتی که بعضی زندان بفرزند زاده ها می شود
 برای کار بادشاهی است والا ملک عظیم با بغیر نیز رعایت
 کرده شود بجاست اگر آرخویشان بخنجان شهید است
 منظور است تا دیگر می ممکن است با فغانان قلعه دار